

رابطه حقوق بشر و حقوق شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

علیرضا دبیرنا*
عبدالسعید شجاعی**

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷

چکیده

ماهیت مفاهیم حقوق بشر و حقوق شهروندی و رابطه میان آنها همواره محل بحث و چالش بوده است. مفهوم حقوق شهروندی بر اساس عوامل وجودی و روند تاریخی به دو دسته حقوق شهروندی ایستا و حقوق شهروندی پویا قابل تقسیم است. بر همین مبنا هم حقوق بشر به دو دسته حقوق بشر جهانی و ملی تقسیم می‌شود. همخوانی‌هایی در عوامل وجودی هر یک از آنها منجر به شکل‌گیری رابطه میان آنها شد. در ابتدا رابطه حقوق شهروندی ایستا با حقوق بشر ملی شکل گرفت و در ادامه و به مقتضای زندگی مدرن بشری، رابطه حقوق شهروندی پویا با حقوق بشر جهانی پدید آمد. قانون اساسی در قالب اصول مکانیسمی و جوهری حاوی هر دو این روابط می‌باشد به طوری که رابطه حقوق شهروندی پویا و حقوق بشر جهانی در اصول جوهری و رابطه حقوق شهروندی ایستا با حقوق بشر ملی در اصول مکانیسمی درج می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم نسبت به این قاعده پای‌بند می‌باشد و اصول جوهری خود را به مفاهیم حقوق بشر جهانی و حقوق شهروندی پویا و رابطه میان آنها اختصاص داده و در اصول مکانیسمی هم به مفاهیم شهروندی ایستا و حقوق بشر ملی و رابطه میان آنها اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر جهانی، حقوق بشر ملی، حقوق شهروندی ملی، حقوق شهروندی پویا.

۱۴۳

حقوق اسلامی / سال هجدهم / شماره ۷۰ / پاییز ۱۴۰۰

* دانشیار گروه حقوق عمومی دانشگاه قم / نویسنده مسئول (dr.dabirnia.alireza@gmail.com).

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه قم (sinoli87@yahoo.com).

مقدمه

نگاه به زندگی تاریخی بشر بر اساس معیار عقل، اراده و اختیار پنجره‌ای تازه در باب شناخت ماهیت جوهری انسان به روی ما می‌گشاید. انسانی که بدون عقل و اراده به‌مثابه ابزار و وسیله می‌ماند. تأثیر نگاه ابزارگرایانه به بشر - یعنی انسان فاقد عقل و اراده - در شکل‌گیری حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری و خودکامه کاملاً هویدا و قابل مشاهده است. برخورداری انسان از عقل و اختیار یعنی اینکه وسیله و ابزار نیست، بلکه انسان هدف است. در نتیجه این تغییر نگاه، انسان طبقه‌ای به انسان دارای حق و تکلیف و صاحب آزادی تبدیل شد (وینست، ۱۳۹۷، ص ۲۲۴-۲۳۰). این تغییر رویکرد به انسان، در دیگر زمینه‌ها و حوزه‌های مربوط به زندگی او تغییرات شگرف و برجسته‌ای را ایجاد کرد. تغییر شکل نهاد دولت به مفهوم و مدرن به‌عنوان متولی قدرت عمومی در نتیجه همین تغییر بوده است؛ دولت‌هایی که نقشه راهشان هم متناسب با این تغییر نگاه به کلی عوض شد. ظهور و بروز دو مفهوم حقوق بشر و حقوق شهروندی از دیگر آثار این تغییر نگاه به انسان بوده است. اگرچه در باب تعریف، اهداف و ارتباط این دو واژه هم در طول تاریخ و هم در عصر حاضر اجماع نظری حاصل نشد و همواره در میان نظریه‌پردازان این حوزه اختلافات عمیقی بوده و هست، به طوری که نتیجه این اختلاف دیدگاه‌ها هم در رسالت حکومت‌ها درباره سرنوشت و احترام به کرامت انسانی و در پی آن تعامل عملی با مردم و هم در انتظارات و نوع تعامل مردم و حکومت قابل مشاهده می‌باشد. فارغ از این اختلاف دیدگاه‌ها می‌توان ادعا کرد از جمله علت‌های وجودی هردو این نظریه‌ها، تبدیل انسان طبقه‌ای به انسان صاحب حق و تکلیف می‌باشد (Marx & Engels, 1986, p.96؛ به نقل از: وینست، ۱۳۹۷، ص ۲۲۳). به عبارت دیگر می‌توان گفت که هم حقوق بشر و هم حقوق شهروندی ریشه در برخورداری انسان از اراده و اختیار و در پی آن برخورداری از حق تعیین سرنوشت و داراشدن کرامت ذاتی، دارد. به‌رغم منشأ وجودی مشترک میان حقوق بشر و حقوق شهروندی، اختلاف نظرها در باب این دو نظریه منشأ خیلی از تفاوت کارکردها در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی انسان شده است. اعلامیه ۱۷۸۹ حقوق شهروندی فرانسه از جمله اسناد مهم بین‌المللی است که به تمایز میان حقوق بشر و حقوق شهروندی اشاره کرده است (جاوید، ۱۳۹۲، ص ۲). برخورداری انسان دارای اراده و اختیار از مؤلفه‌های حقوق بشر و حقوق شهروندی به مقتضای ذات خود از یک سو و تنظیم رابطه میان این دو حقوق، باعث ظهور مکاتب و دیدگاه‌های مختلفی شده است.

سؤال اصلی در این پژوهش این است که بر اساس تعاریف، اهداف و کارکردهای حقوق بشر و حقوق شهروندی در قرائت‌های مختلف، چه رابطه‌ای میان آنها در راستای تعالی بخشیدن به زندگی اجتماعی بشر بر اساس اصل کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت و تفاوت‌های فرهنگی قابل تصور است؟ و دیگر اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان سند اصلی حقوق اساسی و حقوق بشر مردم ایران، حاوی چه رابطه و قرائتی میان حقوق بشر و حقوق شهروندی می‌باشد؟ در راستای پاسخ، موضوع پژوهش را در دو بخش مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. در بخش اول به مبانی نظری حقوق بشر و حقوق شهروندی و همچنین به تلازم این دو مفهوم به مقتضای برداشت‌های مختلف می‌پردازیم. در بخش دوم هم بر اساس نتایج و بررسی‌ها بخش قبل به واکاوی دیدگاه قانون اساسی ایران در باب رابطه میان حقوق بشر و حقوق شهروندی و کمیت و کیفیت آنها خواهیم پرداخت.

۱. بنیان و تلازم حقوق بشر و حقوق شهروندی

اقتضای زندگی مدرن اجتماعی انسان، استفاده متعادل و کارآمد از هردو نظریه حقوق شهروندی و حقوق بشر می‌باشد. پیش زمینه تعادل و تعامل کارآمد، شناخت مبانی نظری هریک از این دو نظریه می‌باشد. قطعاً فلسفه وجودی این دو در عین مشابهات حداقلی، دارای تفاوت‌هایی می‌باشد که منجر به خوانش‌های متعدد و بعضاً متفاوت از هریک از این نظریه‌ها شد؛ لذا در ادامه و در دو قسمت، ابتدا به بررسی و تحلیل نظرات مطرح در حوزه حقوق بشر و بعد از آن به واکاوی نظرات در باب حقوق شهروندی می‌پردازیم.

۱-۱. حقوق بشر جهان شمول (طبیعی)

نظریه حقوق بشر طبیعی، انسان و حقوق او جوهر، مبنا و هدف می‌باشد. براین مبنا باید حقوق طبیعی انسان را در طبیعت خود انسان و مستقل از هرگونه عقیده یا تبعیضی جست‌وجو کرد. اگرچه این نگاه به طبیعت بشر همواره با چالش‌هایی از جمله امتیاز قومی، نژادی، تاریخ و فرهنگ روبه‌رو بوده است. باید گفت که در پس همه این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها، یک توافق و شباهتی در پس زمینه همه انسان‌ها وجود دارد. به‌واقع باید گفت که طبیعت انسانی متضمن فهمی از اعمال شایسته انسانی است که یک انسان باید انجام دهد. این نوع نگاه به طبیعت انسان منجر به شکل‌گیری

نظام‌های سیاسی متفاوت و متضادی شده است، به طوری که خوش‌بینی به طبیعت انسانی موجب ایجاد نظام‌های دموکراتیک شده است. از جمله نظریه‌پردازان مدافع این نظریه کانت و لاک می‌باشد. کانت اعتقاد دارد که طهارت اولیه، مبنای طبیعت بشری می‌باشد و مبنای فرمان سیاسی احترام به حقوق غیر قابل انتقال است که این حقوق همان حقوق طبیعی می‌باشد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۶). از دیدگاه جان لاک انسان طبیعی دارای حقوقی از جمله حق بر عدالت، حق بر آزادی و حق بر مالکیت برخوردار است (لاک، ۱۳۹۴، ص ۱۳۵-۱۴۹). نگاه بدبینانه به طبیعت انسان منجر به شکل‌گیری حکومت‌های مستبد شده است. هابز و ماکیاوولی از جمله نظریه‌پردازانی هستند که قائل به این نگاه به طبیعت بشر می‌باشند. هابز معتقد است که انسان در وضعیت طبیعی با دیگران دشمن است و انسان گرگ انسان است. ایشان اعتقاد دارد که بر مبنای این طبیعت بشر برای اینکه دنیا قابل پذیرش و مناسب برای زندگی باشد باید با حکومت کردن و متمدن کردن تعدیل و تنظیم گردد (Hobbes, 2001, pp.76-224/ Machiavelli, 1520-1526, chap I and 3). «حقوق بشر حقوقی است که افراد از جهت انسان بودن خود را مستحق بهرمندی از آنها هستند، این حقوق برداشتی نوین و غیر مذهبی از حقوق طبیعی که خدادادی است، قلمداد می‌شوند (Andrew, 2004, p.152). ویژگی طبیعی بودن حقوق بشر از یک سو و گسترش تعاملات بشری در مآواری مرزهای سرزمینی منجر به ظهور جهانی سازی حقوق بشر شده است. روزگاری قرائت ملی و محلی حقوق بشر بر اساس فرهنگ‌های خاص هر جامعه، دست دولت‌ها را در ایجاد و یا حذف مؤلفه‌های حقوق بشر باز می‌گذاشت و به این طریق دولت‌ها با حقوق بشر به‌عنوان موضوعی در صلاحیت خاص خود برخورد می‌کردند. اما امروزه و در راستای فرایند جهانی سازی، حقوق بشر بر اساس ذات طبیعی خود به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.

فرآیند جهانی شدن حقوق بشر در عمل به گسترش حمایت بین‌المللی از حقوق بشر در چهارچوب نظم حقوقی به منصفه ظهور می‌رسد که در پرتو جایگاه ویژه‌ای که نزد وجدان حقوقی جامعه بین‌الملل دارد موجبات تحولات ساختاری را فراهم می‌آورد (Buergethal, 1997, pp.103-123). تأثیر ساختار و کارکرد نهادهای بین‌المللی بر ساختار دولت‌ها منجر به ظهور مفهوم تازه و بدیع «جامعه مدنی جهانی» شده است. جامعه‌ای جدید که اعضای آن اعم از افراد و گروه‌ها در قالب اجتماعات نوینی دسته بندی می‌شود. از جمله اقتضانات این جامعه پای‌بندی حکومت در اعمال اقتدار خویش به اصول و قواعدی که خودش در شکل‌گیری آنها نقش ندارد. این

اصول و قواعد منجر به یکسانی ماهوی بین شهروندان در عرصه جهانی و ملی می‌شود. از دیگر ویژگی‌های این اصول، منشأ شکل‌گیری این قواعد است به طوری که می‌توان گفت فرآیند این شکل‌گیری خارج از اراده و اقتدار ملت‌ها به طور خاص می‌باشند. و یا حتی می‌توان ادعا کرد نقش سازمان‌های بین‌المللی هم فقط در کشف و اعلام آنها بوده است. اندیشمندان در باب منشأ این قواعد نظرات مختلف و بعضاً متفاوتی را ارائه داده‌اند. لاک ریشه این قواعد را در حقوق طبیعی می‌داند (لاک، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷). کانت «اصل غایت بودن انسان» به عنوان فاعل اخلاقی را مبنای جهان‌شمولی می‌داند و از این ره آورد برابری حیثیت انسان‌ها را نتیجه می‌گیرد (Kant, 1993, p.39-41). جان رالز به عنوان کسی که احیاگر رویکرد کانت در باب نقش انسان در حقوق بشر می‌باشد، با پی‌ریزی نظریه عدالت هم آزادیهای مدنی و سیاسی را به صورت برابر برای همه مردم و هم نابرابری اقتصادی را بعد از رفع نیازهای اولیه برای همه انسان‌ها به رسمیت می‌شناسند (رالز، ۱۳۹۷، ص ۹۳). به نظر می‌رسد که اعلامیه جهانی حقوق بشر بر اساس قرائت جهان‌شمولی از این حقوق، حق‌ها را در پیوند با حیثیت و کرامت انسانی و صرف نظر از وابستگی‌های نژادی، سرزمینی، مذهبی، جنسی و همانند آن مطرح می‌کند (سیدفاطمی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۳). اعلامیه جهانی حقوق بشر در راستای ایده جهان‌شمولی این حقوق و در راستای اصل بنیادین حیثیت و کرامت انسانی فهرستی از حق‌ها را در چهارچوب هنجاری این قاعده ارائه مردم ارائه و معرفی کرده است. اعلامیه مزبور حق حیات، آزادی و امنیت شخصی منع شکنجه، منع برده داری، منع بازداشت و تبعید خودسرانه، حق برابر برخورداری از حمایت قضایی، آزادی‌هایی نظیر آزادی اندیشه، مذهب، عقاید، بیان، تشکیل اجتماعات و تجمعات مسالمت آمیز، حق و آزادی اشتغال، ازدواج و حق بر آموزش و بهداشت و همانند آن را به عنوان حق‌های انسانی جهان‌شمول می‌شناسد (همان، ص ۱۴۳). از جمله نتایج جهان‌شمولی حقوق بشر «احترام جهانی انسانها به حق انسان‌های دیگر» است. طبق این اصل، انسان‌ها فارغ از هر ویژگی اکتسابی و بر اساس مقتضای ذات خود هم حق «احترام شدن» و هم تکلیف «احترام کردن» دارند. از دیگر آثار این اصل این است که نهادهای اکتسابی و اعتباری از نهاد دولت و حاکمیت گرفته تا وضع قواعد و مقررات توسط مراجع ذیصلاح همه و همه باید به عنوان ابزار و وسیله در خدمت حیثیت و کرامت ابناء بشر باشند. از آثار سلبی این اصل، رنگ باختن مرز، اقتدار و صلاحیت دولت‌ها و عنصر تابعیت در حفظ کرامت و احترام بشر می‌باشد؛ لذا می‌توان گفت که قوانین موضوعه هر دولت - کشوری اعم از قانون اساسی

و دیگر قواعد و مقررات در رابطه با درج قواعد مربوط به این اصل شأنی بیش از شناسایی و اعلام آنها ندارند.

۱-۲. حقوق بشر ملی (قراردادی)

حقوق بشر جهان‌شمولی همواره با چالش‌هایی از جمله مسائل قومیتی و نژادی و مسائل مربوط به عادات و رسوم جامعه و تاریخ و فرهنگ مواجه می‌باشد. به‌طور کلی این چالش‌ها را می‌توان تحت عنوان نظریه قراردادی حقوق بشر مورد بررسی و تحلیل قرار داد. به‌واقع در نظریه حقوق بشر ملی به مسائل جامعه شناختی بشر و حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی و تأثیر مؤلفه‌ها آن بر حقوق بشر پرداخته می‌شود.

با این وصف می‌توان گفت که نظریه و یا گرایش رقیب جهان‌شمولی حقوق بشر بر نسبیت فرهنگی تأکید می‌کند، با این توضیح که فرهنگ‌های متنوع و حتی گاه متخالف، مشروعیت و حقانیت یکسانی دارند. هیچ فرهنگی نه بر فرهنگ دیگری برتری دارد و نه از آن موجه‌تر است (سیدفاطمی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۶). به‌نظر می‌رسد که نظریه نسبیت فرهنگی و کثرت‌گرایی فرهنگی از مهمترین چالش‌های قرائت جهان‌شمولی حقوق بشر باشد. کثرت‌گرایی فرهنگی، مقتضای ذات انسان، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های اوست که قابل کتمان نیست. از طرفی فارغ از نگاه منفی مخالفان جهان‌شمولی حقوق بشر، فراگیر شدن این قرائت در جهان کنونی هم واقعیتی است که قابل لمس و مشاهده می‌باشد. آنچه که مخالفان و موافقان قرائت جهان‌شمولی حقوق بشر درباره آن وحدت نظر ندارند، کمیت و کیفیت نسبت کثرت‌گرایی فرهنگی با جهان‌شمولی حقوق بشر است. برای روشن شدن ویژگی‌های این رابطه و نسبت آنها با همدیگر، باید گفت جهان‌شمولی حقوق بشر و فراگیری این حقوق به معنای نفی یکسره قواعد بر مبنای تکثر فرهنگی نیست. از آثار جهان‌شمولی هر حقوقی ولو حقوق بشر، فراگیر بودن، عمومی بودن و کلی بودن آنهاست. این ویژگی‌ها زمانی دست‌یافتنی هستند که حقوق جهان‌شمولی بر اساس اخلاق مشترک همه انسان‌ها وضع و اعلام شود. به عبارت بهتر حقوق جهان‌شمول بشر باید با پای‌بندی به ویژگی‌های گفته شده قابلیت پذیرش فرهنگ‌های متنوع ملت‌ها را در صورت عدم تعارض این فرهنگ‌ها با حقوق بشر را دارا باشد. چرا که شاید همین تکثر فرهنگی منشأ و مبداء‌ای باشد برای ایجاد مؤلفه‌های جدید و مشترک حقوق بشری که قابلیت جهان‌شمولی داشته باشند. می‌توان گفت در صورت عدم تعارض

فرهنگ‌های متنوع با حقوق بشر جهان‌شمولی، وجهی برای نادیده گرفتن فرهنگ‌های متنوع توسط حقوق بشر نمی‌ماند. از جمله مواردی که می‌توان آن را به‌عنوان منشأ اختلاف نظر طرفداران و مخالفان جهان‌شمولی حقوق بشر دانست، این مدعا است که با همه انواع حق‌ها در چهارچوب اجتماعات و جوامع ملی به نحوه واحد و مشابه برخورد نمی‌شود (Shestack, p.203؛ به نقل از: طرازکوهی، ۱۳۹۰، ص ۹۷). بر اساس مطالب پیش گفته خیلی از حق‌ها با توجه به اجتماعات و جوامع ملی‌ای که بستر این حقوق هستند، در مرحله عمل و نه در مرحله وضع، تعارض ندارد که این تعارض شاید در جوامع و ملت‌های دیگر وجود نداشته باشد. دیگر اینکه شاید حقی نسبت به موضوع و ملتی با توجه به فرهنگ خاص حاکم بر آن مقید شده باشد ولی در میان ملتی دیگر این حقوق، مطلق باشد. قاعده دیگری که می‌توان در راستای دفاع از برخورد نامتشابه حقوق بشر در جوامع استفاده کرد، قاعده ترجیح اهم بر مهم است که در راستای رفع تعارض و تراحم حقوق بشر با تکرر و نسبیت فرهنگی و اجتماعی در مرحله عمل قابل استفاده است. نتیجتاً اینکه در رابطه با نسبت بین حقوق بشر جهان‌شمولی و حقوق بشر ملی باید گفت که حقوق اخیر ذیل حقوق بشر جهان‌شمول نیست، بلکه به نوعی باید آن را مکمل حقوق طبیعی قلمداد کرد.

۱-۳. حقوق شهروندی ایستا

شهروندی، مفهوم اساسی و بنیادی است که حول محور آن، رابطه سیاسی و رای رابطه اجتماعی به وجود آمد؛ به طوری که این مفهوم با مفهوم سازمان سیاسی گره خورده است. به‌واقع جایگاه و مفهوم دولت یکی از مهمترین مؤلفه‌های حقوق شهروندی در ابتدای شکل‌گیری می‌باشد (شوالیه، ۱۳۹۶، ص ۲۴۷). مفهوم حقوق شهروندی ایستا و درون‌سرزمینی دارای محدودیت‌های ناشی از عوامل بیرونی از جمله عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقلیمی و همانند آن می‌باشد. از سوی دیگر مفهوم حقوق شهروندی از نوع ایستا و سنتی خود به اقتضای نوع نظام پادشاهی، استبدادی اشراف‌سالاری و مردم‌سالاری ابعاد مختلف و بعضاً متفاوتی پیدا می‌کند (گای، ۱۳۸۷، ص ۶). به‌طور کلی می‌توان عوامل موثر در مفهوم حقوق بشر را به دو دسته کلی بیرونی و درونی تقسیم کرد. عوامل درونی مفهوم شهروندی به فردیت انسان فارغ از هر تعلق و وابستگی بیرونی اشاره دارد. عواملی که به ذات به ماهو انسان وابسته است و از دل این عوامل حقوق بشر جهان‌شمولی قابل برداشت است. عوامل بیرونی مفهوم شهروندی، عواملی اکتسابی هستند که بیشتر از آنکه ریشه در ذات

انسان داشته باشند بر صفات و اوضاع و احوال انسان در ارتباط هستند. به لحاظ اصولی می‌توان ادعا کرد که اوضاع و احوال حاکم بر شهروند دائماً در حال تغییر و تحول می‌باشد. عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نوع حکومت حاکم بر زندگی شهروندی گویایی همین اوضاع و احوال است که ملت به ملت و کشور به کشور متفاوت و بعضاً متضاد می‌باشد. عوامل اخیر و نقش آنها در زندگی شهروند باعث ظهور پدیده «شهروند تکلیف مدار» (Duty Citizen) شد. شهروندی که محدودیت‌های ناشی از اوضاع و احوال بیرونی، او را به سمت شهروند محدود و انحصاری می‌کشاند. این شهروند محدود و انحصاری بیشتر از این که صاحب حق باشد، مکلف و متعهد به عوامل بیرونی می‌باشد. همان‌طور که در بحث قبلی اشاره شد به طوری کلی می‌توان این عناصر بیرون را تحت عنوان کلی نسبت کثرت فرهنگی و اجتماعی دسته‌بندی کرد. لازم به ذکر است که محدودیت‌های ناشی از این عوامل الزاماً به معنای نفتی جهان‌شمولی و حقوق بشر نیست؛ بلکه این دسته عوامل در کنار عوامل درونی در صورتی که تعارض عملی و نظری نداشته باشند و اینکه این تعارض اگر از نوع تعارض ظاهری و غیرمستمر باشد، این دو دسته از عوامل قابل جمع شدن هستند و می‌توانند برای همدیگر نقش مکمل و تکمیل‌کننده را ایفا کنند. نهایتاً می‌توان گفت که وجود عوامل بیرونی و ارجعیت دادن آنها نسبت به عوامل درونی و ذاتی انسان منجر به شکل‌گیری نوع خاصی از مفهوم حقوق شهروندی در قالب شهروند تکلیف مدار یا شهروند ملی بر اساس تابعیت شد که در صورت عدم تعارض با حقوق بشر می‌تواند نقش مکمل داشته باشند.

۱-۴. حقوق شهروندی پویا

منشأ وجودی مفهوم شهروند و حقوق و تکالیف ناشی در قرائت ایستایی خود برساخته جامعه سیاسی تحت عنوان دولت - کشور که خود برگرفته از تنوع و نسبیّت فرهنگی است، می‌باشد (نش، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵-۲۳۹). این قرائت از شهروند در عصر حاضر کارایی و کارآمدی گذشته را ندارد. اصلی‌ترین دلیل این عدم کارایی، فرآیند جهانی‌سازی و بین‌المللی شدن می‌باشد که طی این فرآیند دولت به عنوان تنها قدرت موجود و مشروع، قابلیت تنظیم‌گری روابط انسانی و تصمیم‌سازی خود را به نحو قابل ملاحظه‌ای در چالش دیده است. شهروند پویا مفهومی جدید از شهروندی است که ماهیتی فراملی، فرازمانی و فرامکانی در وسعتی به گستردگی فضای جهانی دارد و نهایتاً اینکه شهروند در جامعه معاصر به فراسوی دولت - ملت بسط یافته است (عیوضی و همکار، ۱۳۹۶،

ص ۱۹۶). از ویژگی‌های شهروند معاصر پویایی اساسی آن و دگرگونی مداوم محتوا و کارکردهای آن است. جهانی‌سازی و بین‌المللی شدن دارای اقتضائاتی است که قابل تسری به همه پدیده‌هایی است که در گستره این فرآیند وجود دارند، می‌باشد. در دیدگاه شهروند جهانی ایدئولوژی‌های حمایت‌کننده از فرهنگ‌های متمایز ملی و مستقل تضعیف می‌شوند (کاستلر، ۱۳۸۲، ص ۴۶-۵۳). اصولی از جمله برابری، آزادی، حمایت، برائت و... از جمله اصولی هستند که رعایت آنها در مورد شهروندان جهانی (اتباع داخلی و خارجی) پذیرفته شده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۵۲-۵۵). در مفهوم جدید و جهان‌شمول از شهروندی، اصول سازمان‌دهنده و مشروعیت بخش آن نه بر پایه تعلق ملی، بلکه بر پایه شخصیت جهان‌شمول بنیان می‌یابد. بر اساس تعلق پساملی حقوق شهروندی بر پایه حقوق جهان‌شمول، اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های مربوط به نهادهای فراملی مثل سازمان ملل متحد به تدریج در قوانین اساسی و عادی دولت - ملت‌ها نفوذ می‌کند (فالكس، ۱۳۸۱، ص ۸۶). با این توضیحات به نظر می‌رسد که امروزه با ظهور پدیده‌ای به نام «حرکت از شهروند ملی به شهروند جهانی» روبه‌رو هستیم. تغییر نقش بشر از شهروند ملی به شهروند جهانی، یعنی تبدیل شهروند تکلیف‌مدار به شهروند حق‌مدار، شهروندی که حقوق و تکالیفش برگرفته از ملی بودنش ذیل اقتدار و حاکمیت دولت و در چهارچوب مرزهای مرزها بود به شهروندی تبدیل شد که خیلی از حقوق و تکالیف امروزی او فرای اقتدار حکومت و مرزهای سرزمینی می‌باشد. دیگر این تغییر، تغییر سنجه‌های نظارت بر حکومت است؛ به این ترتیب که امروز معیار و بهانه اصلی نافرمانی مدنی ویژگی جهان‌شمولی به خود گرفته است. این جنس از نافرمانی مدنی ارتقا یافته بر اساس میزان قدرت و پایبندی حکومت‌ها در برآورده کردن حقوق و تکالیف جهان‌شمولی که خود ریشه در حقوق بشر جهانی دارد، شکل می‌گیرد. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که امروزه نظارت بر امر حاکمیت نه از مجرای‌های پیش‌بینی شده قبلی توسط خود حکومت‌ها، بلکه از شیوه‌هایی صورت می‌پذیرد که توسط دولت‌ها ایجاد نشدند و دوم اینکه این شیوه‌های نظارت در معرض تغییر و پویایی مداوم هستند. شهروند پویا، شهروند حق‌مداری است به تناسب تغییر در این حقوق به صورت مداوم در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد. نهایتاً اینکه دولت‌ها امروز بخش اعظمی از مشروعیت خود را در احترام و پایبندی خود به این حقوق ارتقا یافته شهروندان باید به دست بیاورند؛ لذا به نظر می‌رسد که اصلی‌ترین مؤلفه‌های کارآمدی موثر دولت‌های پست مدرن احترام به حقوق شهروندی حق‌مدار و جهانی بر اساس مؤلفه‌های پیش

گفته می‌باشد. با نگاهی به وجه دیگر شهروند فراملی و جهانی می‌توان ادعا کرد بنیان‌های حقوق شهروندی، تابعیت و مرزهای سرزمینی در حال سست شدن و فروریختن هستند؛ چرا که شهروند حق مداری که نافرمانی او و نظارت بر حکومت ویژگی جهان‌شمولی پیدا کرده یقیناً رابطه او با حکومت و بر اساس تابعیت به محکمی نوع ایستایی خود نخواهد بود.

۱-۵. تلازم حقوق بشر و حقوق شهروندی

مکاتب معاصر درباره مفاهیم حقوق بشر و حقوق شهروندی ضمن اتفاق نظر کلی در برخورداری انسان از هر دو نوع حقوق، تفاوت نظرهای عمیقی هم در منشأ، تعریف، ابزار و اهداف این دو دسته از حقوق و هم کیفیت ارتباط آنها با هم داشتند و دارند. در این قسمت بر اساس مطالب قبلی و نتایج حاصل از آنها کیفیت ارتباط حقوق بشر و حقوق شهروندی را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. همان‌طور که در مباحث قبلی اشاره شد طیفی از عوامل اعم از درونی و بیرونی منجر به تقسیم‌بندی‌هایی در باب مفاهیم حقوق شهروندی و حقوق بشر شد. طور کلی می‌توان از عواملی نظیر نسبت و تکثر فرهنگی، تابعیت و مرزهای سرزمین به‌عنوان عوامل بیرونی نام برد و عوامل دیگر نظیر کرامت و حیثیت انسانی را به‌عنوان عوامل درونی در نظر گرفت. بر حسب عوامل پیش‌گفته مفاهیم حقوق شهروندی و حقوق بشر به‌لحاظ کارکرد، اهداف و فلسفه وجودی مقتضای متفاوتی پیدا می‌کنند. عوامل بیرونی بیشتر ریشه تاریخی، اقلیمی و فرهنگی دارند و تأثیرگذاری این عوامل منجر به شکل‌گیری جنبه‌هایی از حقوق شهروندی تحت عنوان شهروند تکلیف مدار، شهروند ملی شده و شهروند تابع شده است. حقوق بشر اولیه هم متأثر از عوامل بیرونی، همزادی و تشابه زمینه‌ای با حقوق شهروندی ایستا پیدا کرد. به‌عبارت‌دیگر وجود عوامل مشترک در شکل‌گیری دو مفهوم شهروندی ایستا و حقوق بشر ملی، باعث گره خوردن اهداف این دو مفهوم شد. همان‌طور که اشاره شد وجود عوامل بیرونی از جمله کثرت و نسبت فرهنگی در صورت عدم تعارض واقعی و مستمر نه تنها منافاتی با حقوق بشر جهان‌شمولی ندارند بلکه شاید از طریق ایجاد بستر، همین فرهنگ‌های به‌ظاهر متفاوت در شکل‌گیری و بنیان مؤلفه‌های مشترک و جدید حقوق بشر موثر واقع شوند. نهایتاً اینکه یکی از ویژگی‌های ذاتی حقوق بشر جهان‌شمول، ایجاد بستر برای عرض اندام فرهنگ‌های مختلف در عرصه جهانی تا از این ماجرا فرهنگ ملتی مورد قبول همه ملت‌ها قرار بگیرد و به‌عنوان مؤلفه‌ای مشترک تأسیس شود. عوامل درونی که به‌طور

کلی با حیثیت و کرامت انسانی شناخته می‌شوند، منجر به شکل‌گیری و بنیان‌قرائت جدیدی از حقوق شهروندی و حقوق بشر در قالب حقوق شهروندی پویا و حقوق بشر جهانی شد. شهروند پویا، شهروندی حق مدار است که این حق مداری منجر به شکل‌گیری شهروند جهانی و فراملی شد. از آثار این قرائت از شهروندی، تأثیرپذیری حقوق او از مؤلفه‌های حقوق بشر جهان شمولی می‌باشد؛ چراکه بن‌مایه حقوق شهروندی پویا و حقوق بشر جهان شمول، اصل «حیثیت و کرامت انسانی» است که در راستای این اصل، اصل «احترام انسانها به حقوق انسانی دیگر» قابل برداشت است. از دیگر آثار ممکن، این همانی این دو مفهوم، سست‌شدن پایه‌های تابعیت، قلمرو سرزمینی و اقتدار بلامنازع حکومت در تعلق حقوق به افراد چه در قالب حقوق بشر و چه در قالب حقوق شهروندی پویا می‌باشد.

همان‌طور که در بحث مربوط به مبانی نظریه حقوق شهروندی بیان شد، شهروند مدرن و حقوق و تکالیف او تحت تأثیر فرآیند جهانی‌سازی و بین‌المللی‌شدن می‌باشند. این تغییر ماهوی در مفهوم شهروندی منجر به کاهش نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌گر روابط مدرن و هویت‌سازی در حال‌گسترش در دولت - مردم شد. اما اگر یک قدم عقب‌تر برگردیم و به واکاوی علت وجودی فرآیند جهانی‌سازی و بین‌المللی‌شدن بپردازیم، متوجه نقش و ویژگیهای حقوق بشر طبیعی از جمله جهانی‌بودن بنیادین و مطلق‌بودن در ظهور این فرآیند خواهیم شد. به‌عبارت‌دیگر حقوق بشر با ویژگی‌های خود علت وجودی فرآیند جهانی‌سازی می‌باشند و در ادامه این فرآیند منجر به پیدایش حقوق شهروندی مدرن گشت و آنچه که برای بشر امروزی قابل قبول و به‌عبارت‌دیگر مقتضای زندگی مدرن او می‌باشد، تأثیرپذیری مفهوم شهروند مدرن و حقوق او از حقوق طبیعی مدرن می‌باشد. البته این ادعا به معنای محکوم‌کردن یا نادیده گرفتن بعد قراردادی حقوق بشر نمی‌باشد بلکه این حقوق می‌تواند نقشی مکمل برای حقوق بشر طبیعی و حقوق شهروندی مدرن داشته باشد به‌طوری‌که هنوز هم مفهوم و حقوق شهروندی مدرن - اگرچه نه به میزان گذشته - نمی‌تواند نسبت به بعد قراردادی و حقوق بشر بی‌تأثیر باشد. مشارکت سیاسی کنونی، تابعیت و برخورداری مردم بر اساس تعلق به تابعیت و سرزمین در چهارچوب مرزهای خاص از جمله نمونه‌هایی هستند که اثبات‌کننده این مدعا می‌باشند. اما آنچه اشکار است این است که کمیت و کیفیت و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری حقوق بشر و حقوق شهروندی قطعاً با گذشته متفاوت است.

۲. حقوق بشر و حقوق شهروندی در قانون اساسی؛ جهان شمول یا دورن سرزمینی

قبل از ورود به بحث رابطه حقوق شهروندی و حقوق بشر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران لازم است که یک جمع بندی کلی در باب دو بخش پیشین داشته باشیم تا بتوانیم با نگاه جامع تری به بررسی و تحلیل ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های قانون اساسی در این باره بپردازیم. به طور کلی درباره منشأ وجودی حقوق بشر و ویژگی‌های آن دو نظریه کلی جهان شمول و ملی و قراردادی بودن این حقوق قابل برداشت است که هر یک از این دو نظریه دارای ویژگی‌ها و عناصر مناسب به خود می‌باشد، از سوی دیگر در باب نظریه‌های مربوط به حقوق شهروندی به طور کلی به دو دسته شهروند فراملی و شهروند ملی قابل تقسیم می‌شوند. در مرحله بعد و بر اساس این تقسیم بندی شکل و ماهیت ارتباط حقوق بشر و حقوق شهروندی متفاوت ارزیابی می‌شود به طوری که در این رابطه اگر مفهوم ملی و قراردادی بودن حقوق بشر را مدنظر قرار دهیم، لاجرم شهروند ملی و تلکیف مدار باتوجه به هم پوشانی کلی ویژگی‌های این دو قرائت، معنا پیدا می‌کند و طی این رابطه این ویژگی‌های حقوق شهروندی ملی است که به قرائت قراردادی و حقوق بشر ملی سرایت می‌کند. از سوی دیگر مفهوم حقوق بشر فراملی و ویژگی‌های آن با مؤلفه‌های شهروند مدرن و حق مدار همخوانی دارد. همان طور که از دل حقوق بشر قراردادی حقوق مدرن استخراج نمی‌شود به طریق اولی در حقوق بشر طبیعی شهروند سنتی جایی ندارد. مرحله سوم به این شکل است که در رابطه حقوق شهروند سنتی و حقوق بشر قراردادی این مؤلفه‌های حقوق شهروند سنتی است که مبنای وجودی حقوق بشر قراردادی است و به آن سرایت می‌کند، و برعکس در رابطه حقوق بشر طبیعی و حقوق شهروندی مدرن، این مؤلفه‌ها و خصوصیات حقوق بشر طبیعی است که مبنای وجودی حقوق شهروندی مدرن می‌باشد. نهایتاً اینکه اگرچه نباید نسبت به رابطه حقوق بشر قراردادی و حقوق شهروندی سنتی بی تفاوت باشیم ولی باید اذعان کرد، آنچه که امروز اقتضای زندگی مدرن بشری است و باید مبنا و اصل باشد همان رابطه حقوق بشر طبیعی و حقوق شهروندی مدرن است.

قوانین اساسی به عنوان سندی که تهدیدکننده قدرت و تضمین کننده حقوق شهروندان محسوب می‌شود (Pryor, 2007, p.80) باید حاوی هردو این رابطه‌ها باشد. آنچه که باید در این باره مدنظر داشت این است که چه حوزه‌های و بر اساس چه معیارهایی و با چه ابزار شناختی و با چه کیفیت و

کمیته، این دو رابطه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ به همین منظور بعد از واکاوی این دو نوع رابطه، باید فلسفه و علت وجودی قانون اساسی را مختصر از نظر بگذرانیم. آنچه که در این باره باید گفت این است که «قانون اساسی در مفهوم مدرن حداقل ترکیبی از دو مفهوم می‌باشد در مفهوم اول مجموعه‌ای از قواعد ارزشی و دستوری است که در راستای سازماندهی دولت، حفظ حداکثر آزادیهای دموکراتیک و ایجاد حداکثر محدودیت برای دولت به کار می‌رود. قانون اساسی در مفهوم دوم سندی مکتوب و ملی است که در راستای تأسیس ارکان و ساختارهای حکومت و دولت، توزیع قدرت سیاسی و پیش بینی رویه قانونگذاری - اجرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد (دبیرنیا، ۱۳۹۵، ص ۱۴۰). با توجه به این دو مفهوم می‌توان اصول مندرج در قانون اساسی را بر مبنای همین دو مفهوم تقسیم بندی کرد. به عبارت دیگر به طور کلی اصول قانون اساسی یا ناظر به جنبه‌های آزادی خواهانه آرمانی و سیاسی قانون اساسی است و یا ناظر بر جنبه‌های توصیفی، سازماندهی و مدیریت قدرت سیاسی است (همان).

بر این اساس می‌توان اصول قانون اساسی را در دو دسته اصول جوهری قانون اساسی و اصول مکانیسمی قانون اساسی تقسیم بندی کرد. در بحث بعدی به ویژگی‌های این دو دسته از اصول، کمیت و کیفیت رابطه آنها با همدیگر، پرداخته خواهد شد. یقیناً پی بردن به شیوه اندراج این دو دسته از اصول و کمیت و کیفیت ارتباط آنها با هم در قانون اساسی باعث روشن شدن نگاه و موضع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مفاهیم حقوق بشر (قراردادی یا طبیعی بودن آن) و حقوق شهروندی (سنتی یا مدرن بودن آن) و کیفیت تأثیر و تأثر هر یک بر دیگری می‌شود.

رابطه مؤلفه‌های حقوق شهروندی و حقوق بشر با جوهری یا مکانیسم بودن اصول قانون اساسی
 ج.۱.۱.۱: قانون اساسی و اصول مندرج در آن باید در خدمت هدف و رسالت ذاتی قانون اساسی که همان تحدید قدرت در راستای تضمین حقوق شهروندی و بنیادین مردم است، باشد. اصول قانون اساسی با توجه به مبنای وجودی این قانون به دو دسته کلی قابل تقسیم هستند؛ اول: اصولی که مربوط به تحدید قدرت هستند که این تحدید از راه درج مؤلفه‌هایی از جمله کمیت و کیفیت مشارکت مردم در ساختار سیاسی، ساختار بندی حکومت در جهت محدود ساختن قدرت آن ظاهر می‌شود. دوم: اصولی که مربوط به حقوق بنیادین بشر می‌باشد. در رابطه با ارتباط این دسته از اصول باید گفت که دسته دوم به عنوان رسالت و هدف اصلی قانون اساسی مد نظر قرار می‌گیرند (دبیرنیا، ۱۳۹۵، ص ۱۲۷-۱۲۹). دسته اول هم ابزاری هستند برای کارآمدی اصول دسته دوم. یعنی

اینکه دسته اول اصول اگرچه در باب ساختار بندی حکومت و تحدید آن می باشد اما نهایتاً باید در راستا و هماهنگی و برای نیل به اهداف دسته دوم که همان تضمین حقوق بنیادی است، باشند. به واقع باید گفت، اصول دسته دوم یا همان اصول جوهری فلسفه وجودی اصول دسته اول که به اصول مکانیسمی هر قانون اساسی معروف هستند. به عبارت دیگر و در یک تقسیم دیگر اصول قانون اساسی به دو دسته اصول مکانیسمی و جوهری تقسیم می شوند، که این دو دسته از اصول باید با هم مطابقت داشته باشند. به این شکل که اصول مکانیسمی باید با توجه به اصول جوهری قانون اساسی پایه گذاری شوند. البته تقسیم بندی های دیگری هم از اصول قانون اساسی شده است که رابطه نزدیکی با تقسیم بندی مورد نظر ما دارد از جمله این تقسیم بندی ها، تقسیم بندی قانون اساسی به اصول شکلی و ماهوی است (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳-۱۰۴).

تفاوت این تقسیم بندی با تقسیم بندی مورد نظر ما در این است که در تقسیم بندی اول کلیت قانون اساسی بدون دسته بندی اصول مد نظر قرار داشت ولی در تقسیم بندی نو دوم و مدنظر ما تقسیم بندی قانون اساسی به دو دسته مکانیسمی و جوهری با توجه به رسالت اصلی و بهانه وجودی قانون اساسی صورت گرفته است. نهایتاً اینکه اصول جوهری قانون اساسی حاوی حقوق بنیادین می باشد بالطبع این اصول باید پای بند به ویژگی های حقوق بنیادین باشند و در صورت تحدید ویژگی ها در هنگام درج این اصول در قانون اساسی، به نظر میرسد که حقوق بنیادین خالی از معنا می شوند و شاید بتوان گفت که این حقوق شایسته عنوان بنیادین هم نیستند. به عبارت دیگر قانون اساسی صلاحیت تحدید این حقوق را ندارد چرا که این حقوق به وسیله قانون اساسی به وجود نمی آیند و قانون اساسی فقط شأن اعلام و ابلاغ کردن این اصول را به عهده دارد. پس همان طور که در مباحث قبلی بیان شد حقوق بنیادین به عنوان مؤلفه اصلی حقوق بشر مدرن که جهانی و غیر مشروط بودند و دیگر این که عاری از ویژگی های از جمله نژاد، قومیت و مذهب تاریخ یا فرهنگ هستند باید به صورت دست نخورده تحت عنوان اصول جوهری در قانون اساسی اعلام شوند.

اصلاً می توان گفت که تحدید قدرت حکومت از مجرای ساختار بندی برای محافظت و حمایت از همین ویژگی های حقوق بنیادین می باشد. مفهوم مخالف این ادعا این است که حتی اگر تحدیدی تحت عنوان ساختار بندی حکومت باشد ولی این محدودیت در راستای محافظت از حقوق بنیادین نباشد به لحاظ محتوایی و ماهوی کاری انجام نشده است و چنین محدودیت هایی که نه در راستای عملی کردن ویژگی های حقوق بنیادین باشد با حکومت های استبدادی در

حوزه‌هایی با هم مشترک هستند. اما دسته اول اصول که به اصول مکانیسمی شناخته می‌شوند، اصولی هستند که توسط قانون اساسی ایجاد می‌شوند و از ویژگی شکلی بودن برخوردار هستند و بالذات هدف نیستند بلکه فقط وسیله‌ای برای اصول جوهری قانون اساسی محسوب می‌شوند و همواره باید آنها در هماهنگی و مطابقت کامل با اصول جوهری باشند. با این توضیحات و تفاسیر به نظر می‌رسد که در قانون اساسی به معنای مدرن اصول جوهری باید حاوی حقوق بشر طبیعی و جهان‌شمول باشند و از این مجرا مفهوم شهروندی و تعریف حقوق برای او ولو در قالب اصول مکانیسمی باید برگرفته و در مطابقت با اصول جوهری که همان حقوق بنیادین است، باشد. صد البته تأیید این ادعا به معنای نادیده گرفتن تأثیر عناصری از حقوق شهروندی سنتی و حقوق بشر قراردادی در حقوق اساسی مدرن نیست. اما آنچه مبرهن و آشکار است این است که نهایتاً و فارغ از کم و کیف این رابطه باید بین این مفاهیم زنجیره‌ای شکل بگیرد که منجر به حفظ و حمایت از حقوق بنیادین که همان مؤلفه‌های طبیعی حقوق بشر مدرن می‌باشند، شوند. در ادامه به بررسی و تحلیل ظرفیت‌ها و قابلیت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با ایجاد و میزان پای‌بندی به این زنجیره می‌پردازیم. اصولی از جمله: اصل برخورداری مردم از حقوق مساوی^۱، واژه مردم ایران در این اصل به معنای همه مردم فارغ از نژاد، قومیت زبان و دین می‌باشد. به عبارت دیگر این اصل منعکس کننده ی قرائت مدرن حقوق شهروندی و حقوق طبیعی بشر است که فارغ از عوامل زبانی، نژادی، تاریخی و فرهنگ و دین می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۲)، اصل امنیت فردی^۲، اصل ممنوعیت تفتیش عقاید^۳، اصل حق دادخواهی^۴، اصل مصونیت حیثیت جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض (اصل بیست و دوم)، آموزش و پرورش رایگان برای همه

۱. طبق اصل نوزدهم قانون اساسی مردم ایران از هر قوم و قبیله و فارغ از رنگ، نژاد و زبان و مانند این‌ها از حقوق مساوی برخوردار هستند.

۲. اصل سی و دوم قانون اساسی مانند ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر حق حیات و برخورداری از امنیت و آزادی را مورد تأکید قرار داده است در پی این اصل، اصول دیگری از جمله قانونی بودن مجازات، عطف به ماسبق نشدن و غیره شدند هم در قانون اساسی آشکارا می‌باشد.

۳. اصل بیست و سوم قانون اساسی تفتیش عقاید را به صراحت منع نموده است و این ممنوعیت را به هیچ قید و شرطی بند نکرده است.

۴. اصل سی و چهارم قانون اساسی دادخواهی را حق مسلم هر فرد می‌داند که می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع کند. همان‌طور که در اصل ۳۴ قانون اساسی آشکار است حق دادخواهی را منوط به تابعیت هم نکرده و این حق را شامل همه افراد اعم از ایرانی و غیرایرانی و فارغ از مذهب و نژاد و قومیت می‌داند.

(بند ۳ اصل سوم قانون اساسی)، کرامت و ارزش والای انسانی و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خداوند (بند ۲ اصل دوم قانون اساسی)، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه (بند ۹ اصل سوم قانون اساسی)، اصل حق مالکیت^۱، حق تعیین سرنوشت^۲، اصل برائت^۳، در قانون اساسی ایران حاوی و منعکس کننده بعد جهان‌شمولی حقوق بشر می‌باشد. بالطبع شهروند متناسب با این بعد از حقوق بشر، شهروندی حق مدار و فراملی می‌باشد که عناصر تابعیت و مرزهای سرزمینی نقش کم رنگی دارند. به عبارت دیگر برخورداری از حقوق شهروندی فراملی به معنای برخورداری از حقوق بشر جهان‌شمولی است و در این رابطه، این ویژگی‌های حقوق بشر جهان‌شمولی هستند که منشأ وجودی حقوق شهروندی مدرن و فراملی می‌باشد. مورد دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که اصول حاوی این دسته از حقوق بشر و شهروندی مدرن، اصول جوهری هر قانون اساسی هستند که به نظر می‌رسد اصول جوهری قانون اساسی ایران هم به نحو مطلوب و قابل استنادی حاوی این دسته از حقوق می‌باشد.

از سوی دیگر اصولی همانند مشارکت در اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی^۴، دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنا عشری است (اصل دوازدهم)، عدم اخلال به مبانی اسلام در برخورداری نشریات و مطبوعات از آزادی بیان و مطالب (اصل بیست و چهارم و بیست و ششم)، مشروط کردن آزادی انجمن‌ها جمعیت‌ها احزاب سیاسی و صنفی یا اقلیت‌های دینی به اصول استقلال آزادی و وحدت ملی موازین اسلامی و عدم نقض اساسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصل بیست و هفتم) از جمله اصولی هستند که ریشه در عوامل بیرونی و اکتسابی دارند که به اصل نسبیّت و تکرر فرهنگی همخوانی دارند. به عبارت دیگر پیش زمینه تعلق حقوق بشر در قرائت قراردادی و ملی آن برخورداری پیشینی از حقوق شهروندی بوده است. از دیگر مؤلفه‌های مشترک

۱. اصل چهل و ششم می‌گوید هر کس مالک حاصل کسب و کار خود است و هیچ کس نمی‌تواند به‌عنوان مالکیت به کسب و کار خود امکان کسب و کار از دیگری را سلب کند.
۲. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی درباره حق تعیین سرنوشت اذعان دارد که حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم کرده است. این حق مختص به خود ملت است و قابل سلب یا در خدمت منافع فردی و گروهی خاص قرار نمی‌گیرد.
۳. بر اساس اصل سی و هفتم، اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.
۴. اصل ششم. پیش زمینه این مشارکت داشتن تابعیت قبلی ایران می‌باشد.

این دو مفهوم، اعتباری و اکتسابی بودن این حقوق می‌باشد. به عبارت کلی‌تر انسان بودن برای برخورداری از حقوق شهروندی از نوع سنتی آن و حقوق بشر در قرائت قراردادی آن شرطی لازم ولی کافی نیست. اگرچه به نظر می‌رسد که اقتضای زندگی مدرن بشری به این رابطه احساس نیاز کمتر می‌کند، اما این به معنای حذف یکسره و مظلوم شمردن این رابطه نیست، بلکه نکته حساس و قابل تأمل و تأثیرگذار این مباحث این است که به چه اندازه و با چه کیفیتی این رابطه باید در قانون اساسی گنجانده شود.

برای رفع این ابهام و پاسخ به این پرسش باید نسبت این رابطه را با اصول جوهری و مکانیسمی قانون اساسی مورد بررسی قرار دهیم. به نظر می‌رسد که مقتضای اصول جوهری قانون اساسی درج و انعکاس مؤلفه‌های مدرن شهروندی و حقوق بشر جهان‌شمولی و مقتضای اصول مکانیسمی قانون اساسی هم درج و انعکاس مؤلفه‌های ملی حقوق شهروندی و حقوق بشر قراردادی است. به عبارت دیگر باتوجه به ویژگی اصول جوهری قانون اساسی که این اصول لاجرم باید حاوی قواعدی باشند که از خصلت جهانی بودن، بنیادین و مطلق بودن برخوردار باشند و این که قانون اساسی در پیدایش و تأسیس این اصول هیچ نقشی ندارد و شأن این اصول محدود به درج و اعلام کردن آنهاست، قاعدتاً درج حقوق بشر و حقوق شهروندی در اصول جوهری بر اساس رابطه سنتی یا سالبه به انتفای موضوع است یا این اصول شایسته جوهری بودن نیستند و اینکه به‌رغم در نظر گرفتن آنها به‌عنوان اصول جوهری، به‌واقع و در ماهیت اصول مکانیسمی هستند. کما اینکه در مبحث قبلی هم اشاره شد که حتی اگر این رابطه در قالب اصول مکانیسمی در قانون اساسی درج شود باید در هماهنگی و در جهت اهداف و اصول جوهری قانون اساسی باشند. با این تفاسیر به نظر می‌رسد که اصول مکانیسمی قانون اساسی واجد شأن مستقل نیستند بلکه فلسفه وجودی آنها کمک به کارآمدی اصول جوهری قانون اساسی می‌باشد. باتوجه به این مورد، قاعدتاً اصول مکانیسمی قانون اساسی نباید در تعارض با اصول جوهری باشند، چه برسد به اینکه بخواهیم اصل مکانیسمی را به‌عنوان اصل جوهری در قانون اساسی درج کنیم. به عبارت دیگر این اصول که حاوی رابطه حقوق شهروندی ملی و حقوق بشر ملی و قراردادی هستند باید در هماهنگی با اصول جوهری که حاوی حقوق طبیعی و جهان‌شمولی بشر و حقوق شهروندی مدرن هستند، باشند. نتیجه دیگر هم این است که کارکرد و مقتضای رابطه مورد نظر بیشتر از آنچه هدف اصلی قانون اساسی باشد، به‌عنوان ابزار و وسیله‌ای است در نظر قرار می‌گیرد که باید در راستای کارآمدی

حقوق بشر جهان‌شمولی و حقوق شهروندی مدرن که هدف نهایی قانون اساسی است، در هماهنگی کامل باشد.

همان‌طور که اشاره شد حتی در عصر حاضر هم رابطه بشر حقوق بشر قراردادی ملی و حقوق شهروندی ملی در صورت اقتضا و نیاز لازم است و به کلی منسوخ نیست و حتی در مواردی هم باید منشأ شهروندی و حقوق بشر از نوع سنتی و قراردادی باشد و این ادعا به معنای این است که امروزه حتی کشورهای پیشرفته هم در زمینه‌هایی ولو محدود و کم اهمیت قائل به تأثیر مؤلفه‌ها و عوامل حقوق بشر قراردادی و شهروندی سنتی هستند، اگرچه نگاه و طرز عمل همه‌ی کشورها دچار شدت ضعف می‌باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم از این قاعده مستثنا نیست. به عبارت دیگر همان‌طور که در بالا اشاره شد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم در زمینه‌هایی قائل به ملی و قراردادی بودن حقوق بشر و سنتی و ملی بودن مبنای شهروندی است.

جمع بندی حاصل از این بخش این است که بر اساس ادعاهای قبلی درباره رابطه حقوق بشر ملی و دورن سرزمینی با حقوق شهروندی ملی و تکلیف مدار و درج مؤلفه‌های این دو دسته در قالب اصول مکانیسمی و رابطه حقوق بشر جهان‌شمول و حقوق شهروندی فراملی درج ویژگی‌های این رابطه در اصول جوهری قانون اساسی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم به نحو مطلوبی در اصول جوهری به مؤلفه‌ها و ویژگی‌های حقوق بشر طبیعی و حقوق شهروندی مدرن اشاره کرده است و نسبت به مبنای قراردادی بودن و حقوق بشر و قرائت سنتی شهروندی به اقتضای موضوع بی تفاوت نبوده است و این رابطه و مؤلفه‌های آن را در اصول و مکانیسمی خود آورده است.

مورد دوم هم در مورد رابطه اصول مکانیسمی و جوهری قانون اساسی بود که باید گفت که اصول مکانیسمی باید در هماهنگی و تبعیت از اصول جوهری باشند و بالطبع و بر اساس مورد ادعای پیشرو، حقوق شهروندی سنتی و مؤلفه‌های آن و حقوق بشر قراردادی مندرج در اصول مکانیسمی قانون اساسی لاجرم در تبعیت و هماهنگی با حقوق بشر طبیعی و جهان‌شمول و حقوق شهروندی مدرن باشند، چرا که اصول مکانیسمی وسیله و ابزار برای اصول جوهری هستند و نباید هیچ تفسیری در نهایت منجر به اختلال در کمیت و کیفیت مأموریت و ماهیت وجودی اصول جوهری و مکانیسمی قانون اساسی و محتوای آن‌ها شود.

نتیجه

شکل‌گیری حقوق بشر و حقوق شهروندی هم از جمله نتایج مبنا و هدف بودن انسان می‌باشد. ذیل هر یک از دو مفهوم حقوق شهروندی و حقوق بشر بر اساس منشأ شکل‌گیری و عوامل وجودی، تقسیم‌بندی‌های دیگری شکل گرفته است. در حوزه حقوق شهروندی دو دسته کلی حقوق شهروندی ملی و دورن سرزمینی و حقوق شهروندی فراملی و حق مدار و در حوزه حقوق بشر هم، دو دسته حقوق بشر جهان‌شمول و حقوق بشر ملی و قراردادی بوجود آمد.

بر اساس مبنا و عوامل شکل‌گیری این تقسیم‌بندی‌ها، نوع خاصی از روابط میان آنها شکل گرفته است. در ابتدا حقوق شهروندی ملی با حقوق بشر قراردادی و ملی رابطه پیدا کرده است که طی این رابطه تاریخی مؤلفه‌های حقوق شهروندی ملی و دورن سرزمینی به حقوق بشر قراردادی سرایت کرده است. در ادامه و به مقتضای زندگی مدرن بشر، حقوق شهروندی مدرن با حقوق بشر طبیعی مرتبط شده، ولی در این رابطه، این مؤلفه‌های حقوق بشر طبیعی بوده که به حقوق شهروندی مدرن سرایت کرده است و حتی شاید بتوان گفت مبنا و وجودی آن شد. قانون اساسی به‌عنوان سندی که تحدیدکننده قدرت و تضمین‌کننده حقوق شهروندی به شمار می‌رود، حاوی هردو این روابط می‌باشند. به این شکل که رابطه حقوق شهروندی مدرن و حقوق بشر طبیعی را تحت عنوان اصول جوهری و رابطه حقوق شهروندی سنتی با حقوق بشر قراردادی را در قالب اصول مکانیسمی در خود جای داده است. در رابطه با مناسبات این روابط در قالب اصول جوهری و مکانیسمی قانون اساسی هم باید گفت هدف وجودی قانون اساسی همان اصول جوهری می‌باشد که اصولی مکانیسمی قانون اساسی باید در هماهنگی و مطابقت با اصول جوهری باشند، چرا که این اصول شأنی مستقل و جداگانه از اصول جوهری ندارند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم نسبت به پای‌بندی این قاعده به نحو مطلوب عمل کرده است؛ به این ترتیب که اصول جوهری قانون اساسی حاوی مؤلفه‌های حقوق شهروندی فراملی و حقوق بشر جهان‌شمول می‌باشد و اصول مکانیسمی آن هم حاوی رابطه حقوق شهروندی ملی با حقوق بشر ملی است که در نهایت در یک هماهنگی کلی با اصول جوهری آن می‌باشد.

جاوید، محمدجواد؛ نقد مبانی فلسفی حقوق بشر؛ ج ۱، تهران: انتشارات مخاطب، ۱۳۹۲.

۱. دبیرنیا، علیرضا؛ «حاکمیت مردم در مفهوم مدرن؛ فراساختاری بودن حق حاکمیت»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی؛ ش ۳، پاییز ۱۳۹۵، ص ۱۱۲-۱۳۵.
۲. دبیرنیا، علیرضا؛ قوه مؤسس؛ کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن؛ ج ۲، تهران: نشر شهر دانش، ۱۳۹۵.
۳. رالز، جان؛ نظریه‌ای در باب عدالت؛ ترجمه مرتضی نوری؛ ج ۳، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۸.
۴. سیدفاطمی، سیدقاری؛ حقوق بشر معاصر؛ ج ۶، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
۵. سیدفاطمی، سیدمحمد قاری؛ درآمدی بر مباحث نظری مفاهیم مبانی قلمرو و مبانی و منابع حقوق بشر معاصر؛ ج ۶، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۵.
۶. شریف طرازکوهی، حسین؛ حقوق بشر (ارزش‌ها و واقعیت‌ها)؛ تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.
۷. شوالیه، ژاک؛ دولت پسامدرن مطالعه تطبیقی تحولات معاصر در حقوق اساسی و اداری؛ ترجمه سیدمجتبی واعظی؛ تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۶.
۸. طباطبایی، سیدمحمد رضا؛ «حقوق شهروندی با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه خط اول؛ ش ۸، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۸-۳.
۹. عیوضی، محمدرحیم و سیدحسام‌الدین باب‌گوره؛ «تحول مفهوم شهروندی و ظهور شهروند جهانی»، مجله سیاست؛ ش ۳، پاییز ۱۳۹۱، ص ۲۰۵-۱۸۷.
۱۰. فلاح‌زاده، علی‌محمد؛ «نسبت حقوق بشر با حقوق شهروندی»، اداره مطالعات و پژوهش ستاد حقوق بشر قوه قضائیه؛ ش ۵۸، بهار ۱۳۸۶، ص ۴۷-۶۴.
۱۱. قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی؛ ج ۱۱، تهران:

نشر میزان، ۱۳۸۳.

۱۲. قلی‌زاده، ولی؛ «جایگاه حقوق شهروندی و حق حریم در مباحث حقوق بشر»، مجموعه مقالات حقوق شهروندی دانشگاه آزاد واحد ماکو؛ ارومیه: چاپ سعید، ۱۳۸۵.
۱۳. کاستلر، استفان و سون الیستر دیوید؛ شهروندی و مهاجرت؛ ترجمه فرامرز تقی‌لو؛ تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
۱۴. کانت، امانوئل؛ بنیاد ما به مابعدالطبیعه اخلاق؛ ترجمه حمید عنایت و علی قیصری؛ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
۱۵. گای، ماری؛ شهروند در اندیشه غرب؛ ترجمه عباس باقری؛ تهران: نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۸.
۱۶. لاک، جان؛ رساله‌ای در باب حکومت؛ ترجمه حمید عضدانلو؛ چ ۵، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۱۷. نش، کیت؛ جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ تنظیم محمدتقی دلفروز؛ چ ۴، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۴.
۱۸. وینسنت، اندرو؛ نظریه‌های دولت؛ ترجمه حسین بشیریه؛ چ ۱۳، تهران، نشر نی، ۱۳۹۷.
19. H. Grotion, **Dscours preliminaire**, 17. Cite par SERIAUX, le droit naturel, presses univwrsitaires de france, paris, 1993.
20. Hywood, Andrew, **key concept in politics**, playrav publication, 2004
21. Jeam_louis Baudouim. **La Personne humaine**. Paris, 1994.
22. Kant I. , **Grounding for the metaphysics of moral**, Translated by EllingtonJ. , Third ed. 1993, Hackle publishing company, USA.
23. Marx, K. and Engels, F. **“The Communist Monifesto”** **Harmondsworth**, Middx.: Penguim Books. First published 1888.
24. N. Machiavelli, **Discours sur la premiar decade de Tike** _ live,

Istorie fiorentine, 1520 _ 1526.

25. Olivier Verdun, "**Y a-t-il une nature humaine?**" X _ philo, lycee francais de singapour, 2001.
26. Scott Turner, "**Golbal civil society, Anarchy and Governance: Assessing anEmarging Paradigm**", Jornal of peace Research, vol, 35, Nol, 1998
27. Taguieff, Pierre _ Ander, **Face an Racisme**. Le Seuil, paris, 1993.
28. Thomas Buer Genthal, "**The normative and institutional of international human Rights**", Human Rights Quarterly, 19, 1997.
29. Thomas Hobbes, **De La nature humaine, Traduit de l Anglis parle baron d Holbach**. Edition electronique, 2001.